

این چاقو دستۀ خودش را هم می بُرد

شعارهای غریب تبلیغات انتخاباتی سرصحنه "خراجی ها ۳"

چاپ شده در : روزنامه شرق

زمان انتشار : آذر ماه ۱۳۸۹

این یادداشت یکی از بخش های مختلف ستون "میکروسکوپ خصوصی من" بود که عنوان اغلب یادداشت هایم در صفحه آخر روزنامه های "شرق" و "اعتماد" بوده و هست؛ و با تمام توقیف ها و رفع توقیف های چندین باره این دو روزنامه، مانند فعالیت خود آنها، ادامه یافته است.

*

*

پریروز ظهر در خلوتی های دلپذیر این روزهای شهر که بعید می دانم درایت لازم برای تداوم آن موجود باشد، با وسیله نقلیه غیرشخصی در آستانه ورودی تونل رسالت قرار گرفتیم که ناگهان ترافیک شدید و عجیبی جلوی چشم مان سبز شد. بنا به عادت، اگر پیاده باشم یا خودم اختیار مرکب را داشته باشم، موقع رویارویی با دو اتفاق در خیابان، هرگز توقف نمی کنم: یکی دعوا و تصادف که عموماً مردم از سر کنجکاوای - بخوانید فضولی - برای دیدنش ازدحام به راه می اندازند؛ و دیگری فیلمبرداری. این بار اما اختیاردار مرکب، کنجکاو بود و اتفاق پیش رو هم از هر دعوا و تصادف و فیلمبرداری دیگری، عجیب تر و بی ربط تر می نمود: تیرهای چراغ برق و ستون ها و دیواره ورودی پل رسالت پر بود از بنرهای تبلیغاتی قرمز رنگی با عکس محمدرضا شریفی نیا و پرده ها و پوسترهایی آبی رنگی با عکس رضا رویگری! راننده بنده خدا به فکر افتاد که دوستان بازیگر ما به سیاق آرنولد شوارتزنگر وارد عرصه انتخابات سیاسی و کشوری شده اند؛ اما طبعاً چون در آینده نزدیک انتخاباتی در راه نیست، عرض بنده را پذیرفت که گفتم این صحنه فیلمبرداری یک فیلم است قاعدتاً. جوانانی که به عنوان سیاهی لشکر روی چمن های حاشیه بزرگراه ایستاده و نشسته و منتظر شروع کار بودند، لباس ها و پرچم ها و کلاه های سرخ و آبی داشتند و سابقه مسعود ده نمکی در جبهه گیری اش علیه هواداری از تیم های محبوب پایتخت با مستند «کدام استقلال؟ کدام پیروزی؟» که یک بار شرح ضعف های اساسی اش را در نوشته ای تحلیلی آورده ام (ماهنامه فیلم،

تیرماه ۱۳۸۵) حتی به رهگذری مثل من که خوش نداشت رویش را به سمت صحنه کند، می فهماند که این صحنه فیلمبرداری «اخراجی ها ۳» است. منهای اینها، نشانه آشکار دیگری هم وجود داشت: روی یکی از پرده نویسی های تبلیغاتی قرمز رنگ با عکس شریفی نیا، نوشته بود «کاندید اصلح ما/ حاجی اخراجی ها!» هر کس که دو قسمت پیشین فیلم را دیده، از خود می پرسد به جای این که شخصیت حاج صالح در قسمت سوم کاندیدای انتخابات شود، مگر بناست خود شریفی نیا به عنوان یک شخصیت (و نه بازیگر) در داستان قسمت سوم حضور داشته باشد که این شعار را بر پرده نوشته اند؟! چون «حاجی اخراجی ها» شریفی نیاست، نه خود حاج صالح. از طرفی، بر روی بنرهای تبلیغاتی دیگری نوشته بودند «من مرد تنهای شبم». در نخستین لحظه ها با خنگ بازی مثال زدنی ام، پنداشتم این آگهی کنسرت قریب الوقوع حبیب است که مصرعی از ترانه او را ذیل خود دارد! اما بعد که عکس رویگری را کنار این نوشته بر روی بنرها دیدم، فهمیدم بیننده فرضی فیلم باید باور کند که در کشور و انتخابات ما این جمله به عنوان شعار تبلیغاتی یک کاندیدا در و دیوار شهر را پوشانده است! کاری به حال و روزی که منطق داستانی فیلمی با این شعارها و تزئینات پیدا خواهد کرد، ندارم. پرسشم این است که آیا این نوع نگاه به انتخابات و شعارهای رسمی و تبلیغات تأییدشده و عمومی شده آن، به جای شوخی و تمسخر جریان های موردنظر و هدف صاحبان چنین فیلمی، بیشتر و در اصل خود انتخابات و ماهیت آن را هدف قرار نمی دهد؟ آن فضای «دورهمی» و آن جلوه ها و شعارهایی که آن جا دیدم و شنیدم، خبر از رفتار و نگاهی می داد که چنان نیت طوفانی شدن دارد که گویی می خواهد ریشه ها و بنیان ها را هم از جا بکند و با خود ببرد. حیرت، اولین واکنشی است که می توان داشت. اما حتماً واپسین واکنش نیست.